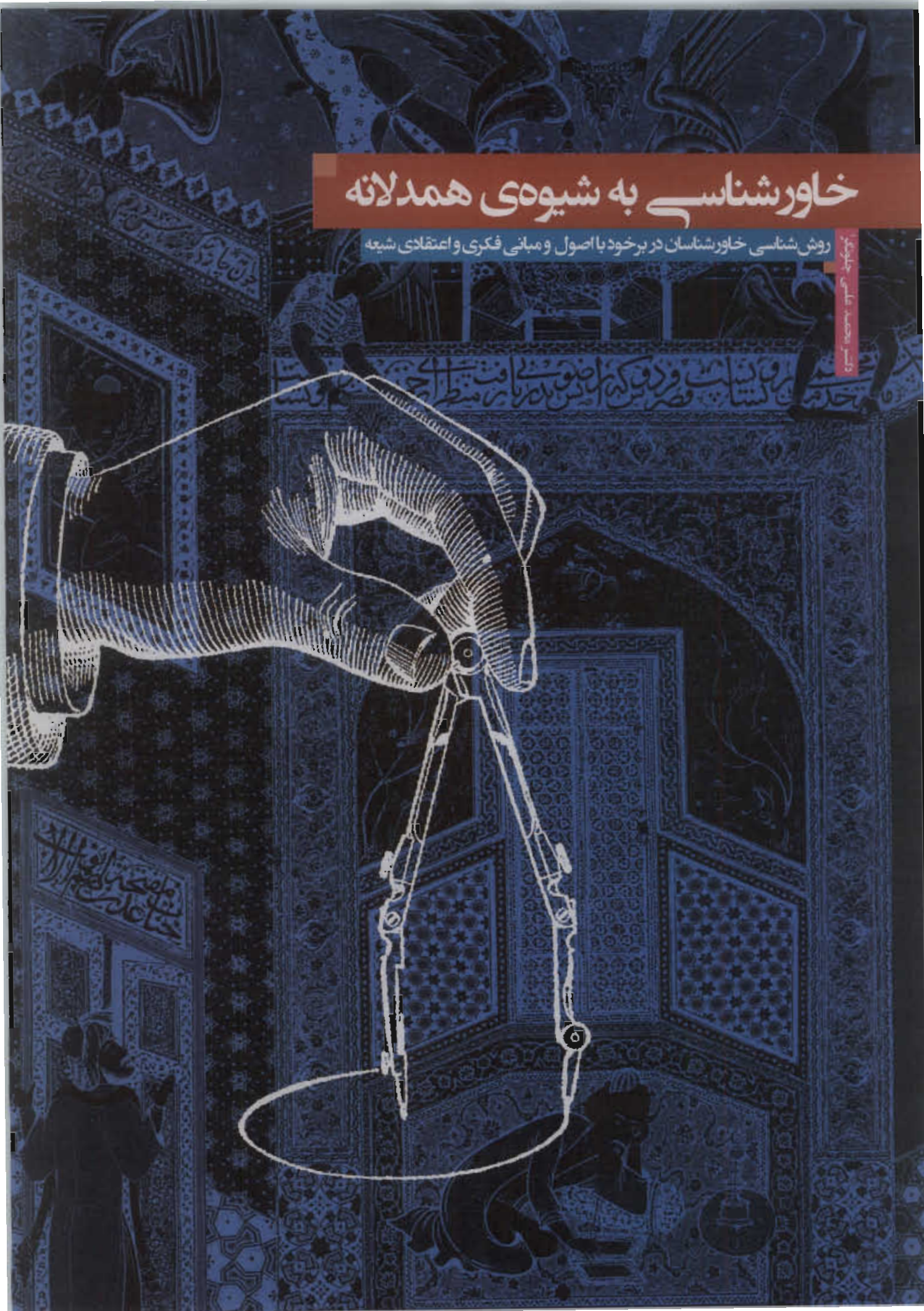


خاورشناسی به شیوهی همدلانه

روش‌شناسی خاورشناسان در برخورد با اصول و مبانی فکری و اعتقادی شیعه

دکتر احمد علی جلیلی



است که به روش‌شناسی خاورشناسان توجه بیشتری گردد. از جمله موضوعاتی که به آن پرداخته‌اند فرهنگ و تمدن اسلامی است که از شاخه‌های آن می‌توان به فلسفه اسلامی، کلام، تاریخ اسلام، عرفان اسلامی و دیگر علوم مربوط به تمدن اسلامی اشاره نمود.

از مهم‌ترین حوزه‌هایی که در یک قرن اخیر بخصوص در سه دهه‌ی گذشته به آن توجه نموده‌اند، شیعه‌شناسی است. بخشی از این خاورشناسان در بررسی مبانی اعتقادی شیعه، از نگاه روش‌شناسی تحت تأثیر روش تاریخی‌نگر بوده و مبانی اعتقادی را بر اساس بسترها، حوادث و عوامل جبری تاریخ یا شرایط اجتماعی بررسی نموده‌اند. آنان بدون اعتقاد و باور دینی به اندیشه و فرهنگ شیعی به پژوهش پرداخته‌اند. رنه گون در نقد شیوه‌ی این دسته می‌گوید، خاورشناسان معتقدند که در شناخت شرق و تمدن‌های شرقی ناتوان هستند زیرا همه چیز را از منظر غربی می‌نگرند. در حالی که قدم نخست در شناخت اسلام و تمدن شرق این است که یک خاورشناس خود را در جایگاه یک معتقد و وفادار به آن فرهنگ قرار دهد و تعلیم آن را از درون مطالعه کند. در واقع گون بر این اعتقاد است که پژوهش‌گر در شناخت یک تمدن و فرهنگ باید از روش تاریخی‌نگری دور شود و از روش پدیدارشناسانه به شناخت آن همت بگمارد وی می‌نویسد:

خطای بزرگ شرق‌شناسان این است که به همه‌ی امور از نظرگاه و اندیشه‌ی جهان غرب می‌نگرند، حال آنکه شرط نخستین، در درک درست هر تعلیم شرقی یا سنتی این است که بگوئیم تا در حد مقصور، خود را در نظرگاه اهل آن تعلیم قرار دهیم. برای بررسی تعلیم شرقی، یک راه نتیجه بخش و مفید بیشتر وجود ندارد و آن این است که این تعلیم را از درون مطالعه کنیم، در خالیکه شرق‌شناسان همواره به پژوهش بیرونی درباره‌ی این تعلیم قناعت کرده‌اند.^۱ این مقاله در پی آن است تا با بررسی روش‌شناسی خاورشناسان به مبادی اعتقادی شیعه بپردازد و مؤلفه‌های روش و شیوه‌ی خاورشناسان را در برخورد تشیع و مبادی آن مورد بررسی و نقد قرار دهد.

نگاه تاریخی‌گری خاورشناسان به مسائل اعتقادی شیعه

نگاه اکثر خاورشناسان تا اوایل این قرن در برخورد با شیعه و مسائل اعتقادی آن، روش تاریخی‌گری است. این نوع نگاه به دین و مذهب بیشتر از نوع تفکر و اندیشه آنان برمی‌خیزد که اسلام و شیعه را در خاستگاه و جایگاه وحی به رسمیت نمی‌شناسند و بر این اساس نوع نگاهشان به شیعه و مسائل اعتقادی آن تاریخی‌گری است.

در نگاه تاریخی، موضوع را از جهت تحقیقش در زمان و مکان خاص یا حیثیت تاریخی بررسی می‌کنند. خاورشناسان می‌کوشند تا مسائل اعتقادی تشیع، همچون امامت و مهدویت را بر اساس ریشه‌ها و تحولات تاریخی بررسی کنند. نگاه این گروه به تشیع برآمده از افکار گروه‌ها یا دسته‌های خاص یا مباحثه‌ی افراد خاصی است. در این شیوه، خاورشناس به مسائل اعتقادی تشیع از دیدگاه تاریخی می‌نگرد و درصدد ارزیابی و بررسی عوامل تاریخی پیدایش این تفکر است. بسیاری از خاورشناسان، که به اسلام نگاه تاریخی دارند، این موضوع را دنبال می‌کنند که در قرون نخستین چه وقایعی به وقوع پیوسته که شیعه تکوین یافته است. در این نگاه، هیچ‌گاه به بررسی و ارزش‌یابی اعتقادی دینی تشیع و اهمیت آن از دید نظام اعتقادی دین و پیروان آن نمی‌نگرند و به این موضوع توجه نمی‌کنند که در درون این آیین شیعه چه جایگاه و منزلت اعتقادی دارد و تا چه میزان از اهمیت درون دینی برخوردار است. پدیده‌های تاریخی

اگر به منابع و مأخذ تاریخی از گذشته تا به حال، رجوع کنیم شاهد اسامی فراوان متفکران و اندیشمندان غربی خواهیم بود که در مورد شیعه قلم زده‌اند، شرق‌شناسانی که کارشان اختصاص به تشیع ندارد، اما برای مایشعه‌شناسی آن‌ها از اهمیت خاصی برخوردار است. فارغ از خدمت و یا خیانت ایشان، جای دارد که از خود پرسش کنیم که روش ایشان در مواجهه‌ی با ما و تاریخ ما چه بوده است؟ و این روش‌ها چه کاستی‌هایی دارد؟ شیوه و روش خاورشناسان در برخورد با مؤلفه‌ها و بنیادهای اعتقادی شیعه به دو دسته تقسیم می‌شود: الف) روش تاریخی‌گری: در این روش، سسی می‌گردد تا مؤلفه‌های اعتقادی تشیع، بر اساس ریشه‌ها و تحولات تاریخی بررسی شود. این مؤلفه‌ها، مانند امامت، مهدویت و... در بستر از حوادث و جریانات تاریخی به وقوع پیوسته است. از اوایل قرن بیستم، شیوه‌ی غالب خاورشناسانی همچون فسان فلوئن، دارمستر و گلدزیه‌ر چنین بوده و هنوز هم در بین خاورشناسان چنین تفکری وجود دارد. ب) روش پدیدارشناسانه: این روش به بیان و توصیف آموزه‌های شیعه می‌پردازد و درصدد است تا بیان کند که آموزه‌هایی چون امامت، در دوران نظام و سیستم اعتقادی و فکری تشیع چه کارکرد و نقشی دارد. خاورشناسانی چون هاتری کریب، آنه ماری شیمیل و همیلتون کیم در برخورد با مؤلفه‌های اعتقادی اسلام و شیعه، کم و بیش چنین روشی را در پیش گرفته‌اند.

خاورشناسی موضوعی قابل توجه و چند بعدی است که در میان مسلمانان کمتر به آن، به گونه‌ای علمی و همه‌جانبه و همه‌سویه نگویسته شده است. مسئله‌ی مهم در مورد خاورشناسان که باید به آن توجه کرد، روش‌شناسی آنان در برخورد با اسلام و تشیع است. در برخورد با مجموعه‌ی مطالعاتی که خاورشناسان انجام داده‌اند، در اکثر موارد به نوع اظهار نظر و داوری و ارزیابی آن‌ها توجه می‌شود، هرچند آنان به طور طبیعی از دیدگاه یک مسلمان یا شیعه مسئله را نگاه نکرده‌اند و در استنتاج و نتیجه‌گیری تفاوت‌هایی داشته‌اند، اما نکته‌ی مهم که باید در ارزیابی و نتیجه‌گیری نهایی به آن توجه شود نوع متد و روشی است که در مطالعه‌ی ستون و اندیشه‌های اسلامی و شیعی بکار می‌برند. خاورشناس دانش‌هایی گوناگون را به کار می‌گیرد و به یافته‌ها و داده‌های جدیدی در حوزه‌ی اسلام و شیعه می‌رسد.

در بررسی انتقادی نگاه و عملکرد خاورشناسان، عمدتاً اهداف و نیات آنان مورد توجه قرار گرفته است و شرقیان به جهت تاریخ پر از استعمار خود، عمدتاً نسبت به این پرسش حساس بوده‌اند که آیا خاورشناسان دارای اهداف استعماری، تبلیغی و تبلیغی بوده‌اند یا نه؟ ولی کمتر به این سؤال پاسخ داده شده است که روش‌شناسی خاورشناسان در شناخت اسلام و تشیع و بطور کلی شرق چه بوده است؟ آنان در روش‌شناسی از چه روشی استفاده نموده‌اند که این نتایج را به همراه داشته است؟ و چرا میان خاورشناسان در نگاه به اسلام و تشیع، این همه تفاوت وجود دارد؟ از این‌رو شایسته

ما را کرده است. هنوز تحقیقات مسیو دار مستر و سنوک هرچرینه، درخصوص نظریه‌ی مهدی، دارای اهمیت فراوانی است.^۶ از طرف دیگر، فان فلوتن می‌خواهد ریشه‌های تاریخی برای این مسئله اعتقادی پیدا کند. وی ریشه‌ی مهدویت را تحت تأثیر داستان‌های جعلی و دروغین اسرائیلیات می‌داند که برای سرکوبی و نابودی حکومت بنی‌امیه طرح شده است؛ داستان‌هایی همچون پیش‌گویی درباره‌ی سرنوشت و پایان جهان، بازگشت عیسی، ظهور دجال، فلوتن ریشه‌ی این پیش‌گویی‌ها را در یهودیان و مسیحیان می‌داند که مسلمان شده بودند و وارد فرهنگ اسلامی گردیده و در قرن نخست، آب و رنگ عربی به خود گرفته بودند.^۷ وی می‌نویسد:

مطلب قابل ملاحظه این است که این غیب‌گویی‌ها به یکدیگر شبیه‌اند، گویا گویندگان این پیش‌گویی‌ها یا از یهودیان هستند یا از مسیحیان که اسلام آورده بودند. یکی از یهودیان به نام رأس الجالوت، مرگ حسین بن علی (ع) را در نزدیکی کربلا پیش‌گویی کرده، همان‌طور که تبع پسر زن کعب‌الانخیر، که پدرش یهودی بود، مرگ عمر بن سعید را پیش‌گویی کرد. در کنار این پیش‌گویی‌ها، کتب هم راجع به تکهن و غیب‌گویی وجود داشت. ولی این کتب در بدو امر معروفیتی نزد اعراب نداشت و بعدها به وسیله یهود و مسیحیان که آن‌ها هم از پیامبران خود از زمان بسیار قدیمی حفظ کرده بودند، به دست اعراب رسید. بعضی از این کتب را نویسندگان به یکی از پیامبران نسبت می‌دادند تا مورد اطمینان بیشتری باشد و بعضی دیگر محتوای معما و رموز که بسیار پیچیده و مبهم بود. این تکهنات به وسیله کشیش‌ها و روحانیون و قبطیان و یهود که انتشار آن را در بین مسلمانان به عهده گرفته بودند، به عرب‌ها رسید.^۸

فلوتن در ادامه، مدعی می‌شود که در قرآن درباره‌ی بازگشت مسیح یا ظهور حضرت مهدی (ص) و دجال چیزی نیامده و این پیش‌گویی‌ها صرفاً در سنت و روایات آمده و در عهد بنی‌امیه جزئی از عقاید اسلامی گشته است.^۹ وی این‌طور به خواننده القا می‌کند که مسائلی همچون مهدویت از داستان‌های جعلی اسرائیلیات است که مسلمانان از اعتقادات غیر مسلمانان گرفته‌اند.

جیمز دار مستر خاورشناس نیز به مسائل اعتقادی همچون امامت و مهدویت نگاهی صرفاً تاریخی دارد. نگاه او در مسئله‌ی مهدویت همانند خاورشناسانی چون هانری کربن نیست. افرادی مانند کربن، نگاه پدیدارشناسانه به مسئله دارند و معتقدند مهدویت را باید به منزله یکی از عناصر کلان شیعه و یکی از مؤلفه‌های بنیادی مذهبی از دیدگاه فرد مسلمان نگریست. دار مستر، همچون فان فلوتن، درصدد است تا مهدویت را بر اساس نگاه تاریخی‌گری ریشه‌یابی کند و چون نگاه توصیفی و پدیدارشناسانه ندارد می‌خواهد علت آن را در وقایع و سلسله حوادث و تحولات یا عواملی همچون اعتقادات دیگر ادیان بجوید. به ادعای او، وجود تفکر مهدویت تحت تأثیر تفکر ایرانیان و زرتشتیان درباره سوشیانت در بین شیعیان و مسلمانان به وجود آمده است. وی می‌نویسد:

در دیانت اسلام، آثاری از اصول دیانت یهودیان و عیسویان و اساطیر ملل مذکور دیده می‌شود. نکته مشترکی که در این سه دیانت یافت می‌شود، عبارت از اعتقاد به یک وجود فوق‌الطبیعه بود که بایستی در آخرالزمان ظهور کند و نظم و عدالت رفته را به جهان آرد و مقدمه‌ی خلود و سعادت دائم را فراهم سازد. این اعتقاد که نخست در دیانت یهود بوده و عیسویت را به وجود آورده است فقط وقتی در دیانت یهودیان و عیسویان به صورت نهایی درآمد که تحت تأثیر اساطیر ایرانی واقع شد و علت مشابهی که در این باره میان عقاید یهودیان و عیسویان و ایرانیان موجود است و فقط جزئیات اختلاف دارند، از

و اعتقادی تشیع همچون امامت و مهدویت در این نگاه در بستری از حوادث و جریانات تاریخی به وقوع می‌پیوندد؛ به طوری که نمی‌توان آن را جدای از موقعیت تاریخی آن بررسی کرد. به همین علت، از منظر خاورشناسان روش تاریخی‌گری مسائلی همچون اندیشه امامت و مهدویت ساختگی و جعلی است که اوضاع سیاسی و اجتماعی یا سرخوردگی فردی و روان‌شناختی آن را به وجود آورده است.

فان فلوتن از جمله خاورشناسانی به شمار می‌آید که نگاه او به مسائل تشیع، از جمله پیدایش آن و مهدویت و امامت، این‌گونه است. او بر اساس روش تاریخی‌گری می‌کوشد مسائلی همچون پیدایش مهدویت را با استناد به حوادث تاریخی و اتفاقات قرون اولیه جامعه اسلامی بررسی نماید.^{۱۰} او به شیوه‌ی توصیفی برخورد نمی‌کند که در روش پدیدارشناسانه به پدیده‌های اعتقادی نگریسته می‌شود. وی مطلب را از زاویه‌ی دید معتقدان به این تفکر، یعنی شیعیان، نمی‌نگرد و اینکه معتقدان به این تفکر چگونه در طول تاریخ به مسائل نگریسته‌اند. او از ابتدا مهدویت و تشیع را تحت تأثیر اندیشه‌ی مدعیان مهدویت می‌داند و این را به منزله یک اصل موضوع و پارادیم در ذهنش تثبیت می‌کند. سپس به این مسائل می‌نگرد که این اعتقاد چه کار کرده‌ها و اهدافی را در تحولات تاریخی و سیاسی در پی داشته است.^{۱۱} او بر این اساس ادعا می‌کند که شیعیان کوفه اندیشه‌ی مهدویت را ساخته و پرداخته و ترویج کرده‌اند تا بتوانند از توانایی‌ها و ظرفیت‌هایشان در مقابله با حکومت بنی‌امیه در شام استفاده کنند. وی در مطلبی تحت عنوان «عقیده به مهدی و تأثیر آن در سقوط دولت اموی» می‌نویسد:

«تفاوت نمایانی بود بین سعادت‌ی که مردم می‌خواستند و به دست مهدی منتظر تحقق می‌یافت تا آن دردها که به هنگام جنگ‌های داخلی می‌چشیدند و انتقام خلفای بنی‌امیه آتش آن را شعله‌ور می‌کرد؛ جنگی که کیه‌ورزی و دشمنی قدیمی «مضر» و «افحطان» آتش آن را دامن می‌زد؛ جنگ‌هایی که در بدو امر آتش آن مملکت شام را خراب کرد، سپس شعله به سوی ممالک اسلامی زبانه کشید.^{۱۲} او درصدد اثبات این نکته است که مهدویت عاملی اعتقادی در دست شیعیان بود که می‌خواستند با طرح آن از افزایش قدرت بنی‌امیه جلوگیری کنند و این امر موجب شد تا به سوءاستفاده از مهدویت پردازند. فلوتن اساساً به این مسئله توجهی ندارد که معتقدان به این فکر چگونه در طول تاریخ به این موضوع نگریسته‌اند. این نوع نگاه به مسائلی همچون مهدویت موجب گردیده است تا فان فلوتن نادرستی مهدویت را برای خود مسلم داند و بعد اثبات کند که این عقیده جعلی و نادرست چگونه در بین شیعیان و دیگر مسلمانان پیدا شده است. او چون با نگاه پدیدارشناسانه نمی‌نگرد، برای اثبات دیدگاه تاریخی‌گری خود بر دیدگاه تاریخ‌نگاران و خاورشناسانی تکیه می‌کند که همچون خود وی نگاهشان به این مسئله تاریخی‌گری بوده است. بنابراین، در بین تاریخ‌نویسان به این خلدون و در بین خاورشناسان به افرادی همچون دار مستر توجه می‌کند که تفکری مشابه دارند. وی می‌نویسد:

این خلدون در مقدمه‌ی خود دو فصل را به این موضوع اختصاص داده است و مهم‌ترین فصول این کتاب به شمار می‌رود. می‌توان گفت این خلدون یگانه تاریخ‌نویس شرقی‌ست که اهمیت این نوع غیب‌گویی را در تاریخ مشرق دانسته است؛ همان‌طور که نخستین نویسنده در این موضوع بود و شهرت به بطلان آن داد. عقیده به مهدی، به ویژه مهدی منتظر، از نقطه نظر تأثیر زیادی که تا به امروز در سیاست شرق دارد، جلب توجه عموم ما غربی‌ها، بخصوص شرق‌شناسان

دو نگاه

شرقیان به جهت تاریخ پر از استعمار خود، عمدتاً نسبت به این پرسش حساس بوده‌اند که آیا خاورشناسان دارای اهداف استعماری-تبشیری و تبلیغی بوده‌اند یا نه؟ ولی کمتر به این سؤال پاسخ شده است که روش‌شناسی خاورشناسان در شناخت اسلام و تشیع و بطور کلی شرق چه بوده است

تاریخی گری او در برخورد با مسائل اعتقادی است. اگر وی با شیوهی پدیدارشناسانه با مسائل اعتقادی برخورد می کرد، متوجه می شد که وجود مسئلهی امامت، به ایرانیان ربطی ندارد و قبل از گرایش ایرانیان به شیعه مسئلهی امامت با همان ویژگی ها وجود داشت و اولین شیعیان اساساً ایرانی نبودند. مسئلهی مهدویت هم قبل از قیام مختار ثقفی در روایات نبوی وجود داشته^{۱۲} و جامعه با این روایات آشنا بوده است.

۴ خاورشناسان و نگاه پدیدارشناسانه به اعتقادات تشیع

شناخت پدیده و اثری که آن پدیده می تواند بر فرد، جامعه یا بر برهه ای از تاریخ بر جای گذارد، در شیوه پدیدارشناسی، بیش از هر چیزی اهمیت دارد.

به اعتقاد آنه ماری شیمل، در روش پدیدارشناسانه، پژوهشگر می کوشد ابتدا با مطالعهی پدیده ها و سپس سطوح عمیق و عمیق تر بازتاب های انسانی در برابر ذات الهی، به کانون دین وارد شود و به درونی ترین امر مقدس هر دین دست یابد.^{۱۳}

در نگاه پدیدارشناسانه، مبانی و چگونگی پیدایش هر تفکر و اندیشه ای را می توان فهمید. برخلاف نگاه تاریخی که در آن شیوه، پژوهشگر متوجه نمی شود که فکر چه مبانی ای دارد و چگونه به وجود آمده است. موریس کوروز می گوید:

این روش به توصیف پدیدارها به همان نحو که خود را به وسیله خودشان نشان می دهند می پردازد. هر چیزی که خود را به هر نحوی که باشد ظاهر سازد، پدیدار نامیده می شود. مراد این است که به پدیدارها اجازه داده شود خودشان را پاک و بی آرایش آشکار سازند... از نظریاتی که نسبت به خود اشیاء بیگانه هستند باید چشم پوشی کرد... روش پدیدارشناسی عبارت از تلاش برای دریافت واقعیت ها در روشنایی خاص و غیر قابل تأویل خود آن هاست.^{۱۴}

در روش پدیدارشناسانه، برخلاف شیوهی تاریخی، هدف شناخت پدیده از راه شناخت عناصر ذهنی و روانی افراد و درک پیامدهای آن بر آثار خارجی است و این کار، با شناختن و بازکاوی علت ها و عوامل فکری امکان می یابد. برخلاف شیوهی تاریخی گری که در آن، به مسئله بدون در نظر داشتن ظرفیت ها و عناصر ذهن اهتمام و توجه می شود، در این روش پژوهشگر به جای آنکه به توجیه و تبیین رویدادهای تاریخی و پیدایش یک اندیشه اکتفا کند، و پیدایش یک پدیده با رویدادهای تاریخی گره زده شود، بیشتر به مولفه های فکری و اعتقادی دین توجه می کند و به جای اظهار نظر، آموزه های دین را تبیین و توصیف می نماید؛ به جای آنکه به رد یا اثبات موضوع پردازد و درباره ی صدق و کذب آن سخن گوید، به چگونگی توصیف موضوع اعتقادی مسود نظر از منظر آموزه های دینی می پردازد و به نقش و کارکرد آموزه های چون امامت و مهدویت در درون نظام و سیستم اعتقادی و فکری اسلام و شیعه می نگرد. در نگاه تاریخی گری، اگر واقعه، تفکر، مکتب و اندیشه ای را از رشته ی تاریخی و ارتباط طولی آن جدا سازیم، شناخته شدن نیست و حتماً لازم است یک حادثه، واقعه یا پدیده را در روند تاریخی و در قیاس با گذشته و حال آن بررسی نمود. اما در پدیدارشناسی به ارتباط منطقی حادثه با گذشته و حال یا جایگاه وقوع آن نیازی نیست و هر چند ممکن است شناخت زمان در فهم پدیده کمک کند، الزاماً در شناخت واقعه نیازیمند روند تاریخی و قبل و بعد آن نیستیم. در پدیدارشناسی، عناصر اصلی و مولفه های اصلی خود پدیده اهمیت بسیار دارد، هر چند این پدیده و واقعه در ارتباط با پدیده ها و حوادث اطراف خود هماهنگ و سازگار نباشد.^{۱۵}

این جا پیدا شده است.^{۱۶}

دار مستتر چون در نگاه تاریخی گری خویش، برای مسئلهی مهمی چون مهدویت خاستگاه دینی قابل نبود و آن را برآمده از آیات قرآنی و سخنان رسول الله (صل الله علیه و آله) نمی دانست، از این رو، برای پیدایش و ترویج این مسئلهی اعتقادی به دنبال دلایل اجتماعی و تاریخی بود. وی بدون بررسی این اعتقاد در منابع دینی مسلمانان به خصوص شیعیان و بدون پرداختن به صدق و کذب این بحث در منابع اعتقادی، به بحث از مدعیان دروغین مهدویت می پردازد. وی چون مهدویت را یک آموزه ی صحیح اعتقادی نمی داند، اصل اعتقاد به مهدویت را مخدوش اعلام می کند و برآمده از رخدادهای تاریخی معرفی می نماید. شیوهی او در مسائل اعتقادی چون تاریخی گری است و آن ها را از روزنه ی یک برهه ی تاریخی زمان و مکان وقوع حادثه می بیند، از این رو به اهمیت و جایگاه مسائل اعتقادی همچون مهدویت در تشیع و اسلام و اینکه اعتقاد به مهدویت از افکار و اعتقادات تشیع سرچشمه می گیرد توجهی ندارد. به همین علت، وی در نقد محمد احمد سودانی، که ادعای مهدویت داشت، بستری را که او در آن قرار گرفته، کاملاً مخدوش و دارای پایه های متزلزل می بیند. در کنار عامل نگرش تاریخی گری دار مستتر، تأثیر پذیری وی از آثار ابن خلدون نیز مزید بر علت بود. او تحت تأثیر افکار ابن خلدون به اصل مهدویت تشکیک می کند.^{۱۷}

مشابه نگاه فلوئن و دار مستتر را در آثار ایگناس گلدزیهر می توان دید. وی در شناخت مسائل اعتقادی شیعه، چون امامت و مهدویت، بیش از هر چیز، تفسیر تاریخی از موضوع دارد. وی در مورد اعتقاد شیعه به مهدویت، به تأثیر پذیری شیعه از فکر خلافت موروئی بنی امیه اشاره می کند و اعتقاد دارد که تفکر بنی امیه عامل اعتقاد شیعه به مسئلهی مهدویت شده و این عنصر فکری را در تحلیل بسیاری از مباحث اعتقادی دخالت می دهد. گلدزیهر، در بررسی مسائل اعتقادی تشیع، برای آن ها ریشه های اعتقادی مبتنی بر متون دینی قابل نیست. وی می نویسد:

تفکر مهدویت، در اصل و ریشه خود، به عناصر یهودی و مسیحی بازگشت می کند و در آن پاره ای از خصایص سوشیالیسم (که از اعتقادات زرتشتیان است) یافت می شود.^{۱۸}

گویی او از ابتدا نادرستی این فکر را برای خود پیش فرض گرفته و سپس به توجیه گرایش افراد به این بحث پرداخته است. وی می نویسد:

قسمتی از خیال پردازی ها و تصورات سرکش و بی دلیل و منطقی که به وسیله ی ذهن افراد بیکار و ماهر ساخته شده است، به مسئلهی مهدویت افزوده شد که در طول زمان سبب به وجود آمدن بسیاری از اساطیر از دل مهدویت گردیده است... و احادیثی در مسئلهی مهدویت وارد شد که مناقشه ی مسلمانان را در بر داشت: احادیثی که منسوب به پیامبر (صل الله علیه و آله) است و این احادیث صحیح نمی باشد و در کتاب های صحیح ثبت نگردیده است.^{۱۹}

گلدزیهر در پژوهش اعتقادات دینی، نگاهی درونی و کلامی ندارد و به مهدویت، تنها از منظر تاریخی صوف و شوایط علی و معلولی می نگرد و می کوشد تا ریشه ها و عوامل تاریخی، اجتماعی و سیاسی این اندیشه را بیان کند.^{۲۰}

وی علت وجود تفکر مهدویت در بین شیعه را بر اثر روحیه مخالفت و افکار شیعه در برابر خلفای وقت می داند. به اعتقاد او، شیعه برای رسیدن به خلافت و مخالفت نمودن با حاکمان وقت مبحث مهدویت را مطرح کرد و گسترش داد.^{۲۱} این نگرش گلدزیهر به مسئلهی مهدویت، به علت شیوهی

دو نگاه

در نگاه تاریخی، موضوع را از جهت تحقش در زمان و مکان خاص یا حیثیت تاریخی بررسی می کنند. خاورشناسان می کوشند تا مسائل اعتقادی تشیع، همچون امامت و مهدویت، را بر اساس ریشه ها و تحولات تاریخی بررسی کنند

نه بر منابع کلاسیک و مورد اعتماد اسلامی، بلکه به سخنان شفاهی و مشاهدات خود از آداب و سنن رایج میان عوام مردم تکیه زده است.^{۲۵} وی در این مورد می‌نویسد:

این سخنرانی‌ها نتیجه‌ی یک عمر اشتغال من به زبان‌ها و ارزش‌های اسلامی بوده است یا حاصل صحبت‌ها و مذاکرات متعددی که با دوستان بی‌شماری از میان مسلمانان داشته‌ام، خواه افراد بسیار عالم و تحصیل کرده و پیچیده در جهان اسلام و نیم‌گروی شرقی یا روستاییان ساده و بی‌سواد، به ویژه خانم‌ها، در پاکستان، هند و ترکیه. آنان تا حدود زیادی الهام‌بخش استادان آکادمیک و دانشگاهی من در رشته مطالعات اسلامی بوده‌اند.^{۲۶}

این نوع نگرش را به وضوح می‌توان در برخورد شیعلم با مسائل اعتقادی شیعه دید. عقیده‌ی تاریخی‌گری رایج خاورشناسان این است که طرح مسئله‌ی امامت و مهدویت در تشیع بعد از حادثه‌ی کربلا و با محمدبن حنفیه آغاز شد و سپس در میان شیعیان امامیه به اعتقاد به امام غایب تبدیل گردید. وی می‌نویسد:

فرمان‌روایی الهی را می‌توان تا حدودی در اسلام تشیع سراغ گرفت. دست‌مایه‌ی بازگشت رهبر یک امت یا جامعه، پس از اینکه مدت مدیدی را در خفا و غیبت به سر برده، از موضوعاتی است که در تاریخ بشری صورتی قدیمی دارد. مطلبی که نخستین بار در مورد پسر علی، یعنی در مورد محمدبن حنفیه (متوفای ۷۰۰ م / ۸۱ هـ)، اعتقاد گسترده به مراجعت این فرد قهرمان که معمولاً تصور می‌شود در غازی زندگی می‌کند، در میان شیعیان رشد و نمو یافت تا اینکه در بین شیعیان دوازده امامی به ایجاد طرز تفکر امام غایب، که در انتهای زمان ظهور خواهد کرد تا جهانی را که پر از ظلم و بیاد شده از عدل و داد پر کند، انجامید.^{۲۷}

در کتاب دیگرش در این مورد می‌نویسد:

با کمال تعجب، اولین نطفه‌های عقاید و افکاری که بعدها عقاید کلامی شیعه شناخته شد، حول محور حضرت علی (ع) یا در پسر وی از نسل حضرت فاطمه (س) (یعنی نوه‌های حقیقی پیامبر اسلام (ص)) دور نمی‌زد، بلکه پیرامون شخصیت یکی دیگر از پسران حضرت علی (ع) که از همسری غیر فاطمه (س) بود، یعنی محمدبن حنفیه (متوفای ۶۸۴ م)، دور می‌زد. مختار، یکی از هواخواهان محمدبن حنفیه، این خبر را پخش کرد که وی از دنیا نرفت، بلکه در کوه‌ها در حال حیات به سر می‌برد و قبل از روز رستاخیز، به عنوان مهدی، مراجعت خواهد کرد تا زمین را که پر از ظلم و بیاد شده بود، از عدل و داد پر کند. اندکی بعد اعتقاد به مراجعت محمدبن حنفیه به اعضای دیگر خاندان علی (ع) نیز منتقل شد یا اگر صحیح‌تر بگوییم، به آن عضو از اهل بیت که از طرف پیروان و طرفداران خود آخرین امام قلمداد می‌شد حال خواه او امام پنجم بود یا هفتم یا دوازدهم.^{۲۸}

این نوع نگاه، پدیدارشناسانه نیست، بلکه تحلیل مسائل اعتقادی شیعه از زاویه‌ی تاریخی‌گری است. شیعلم اگر بر اساس شیوه‌ای که خود مطرح می‌کند به منابع و متون اصلی شیعه مراجعه می‌کرد و ریشه‌ها و بنیان اعتقادی شیعه را از آنان می‌گرفت، به نتایجی غیر از آن می‌رسید که در اینجا در مورد امام مطرح می‌کند. این نحوه نگرش کاملاً با آنچه شیعیان مطرح می‌کنند و طبق اسناد و مدارک تاریخی صحت هم دارد متفاوت است. کلام و الهیات شیعی را حول محور محمدبن حنفیه دانستن نه امام علی (ع) و امام محمدباقر (ع) یا امام جعفر صادق (ع) و اندیشه غیبت را از او گرفتن و نه از آنچه از خود رسول‌الله (ص) راجع به نام و تعداد دقیق امه (ع) مطرح شده بی‌شک از جهل به موضوع حکایت دارد.^{۲۹}

از مزیت‌ها و برتری‌های شیوه‌ی پدیدارشناسانه در مقایسه با شیوه‌ی تاریخی‌گری آن است که شیوه‌ی پدیدارشناسانه می‌کوشد تا به جای آنکه ریشه اعتقادات را در تاریخ حوادث و رخدادهای اجتماعی بجوید، آن را در متون مقدس و مبانی معرفتی و اعتقادی تشیع دنبال کند.

هانری کریبن و در مواردی آنه ماری شیعلم و همیلتون گیپ از خاورشناسانی هستند که در بررسی آموزه‌های اعتقادی تشیع روش پدیدارشناسانه دارند. از دیدگاه سید حسین نصر، این خاورشناسان، دیدگاه پدیدارشناسانه به مباحث اعتقادی اسلام دارند و در مقابل خاورشناسان دارای دیدگاه تاریخی در اقلیت هستند.^{۳۰}

هانری کریبن در بررسی مسائل اعتقادی تشیع به عناصر، شاخص‌ها و بنیادهای فکر شیعی می‌پردازد و از نگاه او، حقانیت و درستی این مباحث مفروض گرفته می‌شود. همان‌گونه که ممکن است فرد مسلمان، یهودیت و مسیحیت را موضوع تحقیق خود قرار دهد و سئال‌ها بکوشد تا به بررسی عناصر فکری آن‌ها بپردازد و توصیفی واقعی و مطابق با اعتقاد آنان ارائه کند، هانری کریبن نیز درصدد است تا مبانی اصلی فکری شیعه را طبق اعتقادات مذهب تشیع ارائه دهد. او برخلاف خاورشناسانی که به تشیع نگاه تاریخی دارند، اساساً نگاهی پدیدارشناسانه به تشیع دارد. او در تفسیر پدیدارشناسانه از مهدویت می‌نویسد:

شرح احوال امام دوازدهم که در مورد تولد و غیبت او با سخنان رمزآمیز گفته شده، فراوان است. باید بی‌درنگ تذکر دهیم که در این مورد، نقد تاریخی به جایی نخواهد رسید. این مطالب مربوط به امری است که آن را به عنوان تاریخ مقدس مشخص کردیم. در این موضوع باید به عنوان نادره‌شناسی و پدیده‌شناسی مبادرت به کارکرد و جستار کرد؛ یعنی باید مواد و مطلوب ضمیر شیعه را کشف نمود و به مطالعه‌ی آن پرداخت تا در نور ره‌نمایی آن، امری را که از سرچشمه و مبانی بر ضمیر و وجدان شیعه مکشوف شده است بازشناخت.^{۳۱}

وی در ادامه می‌نویسد: همانا که این تاریخ مرمر از قلمرو آنچه ما تاریخ اعمال مادی اعتبارات تاریخی می‌نامیم بیرون است. مع الوصف بیش از ده قرن است که بر دل و جان شیعه تسلط دارد و این تاریخ همان تاریخ شعور و وجدانی شیعه می‌باشد.^{۳۲}

نگاه پدیدارشناسانه‌ی افرادی چون هانری کریبن به مسائل اعتقادی تشیع موجب می‌شود تا انسان احساس کند نیازمند شخص یا جریانی است که به تدوین فکری مسائل اعتقادی مثل امامت و مهدویت بپردازد و آن را از حاشیه‌ی تئوریک فکر شیعه به متن آورد.

بعضی خاورشناسان که نگاه پدیدارشناسانه به مبانی اعتقادی اسلام دارند در برخورد با تشیع، نگاه تاریخی‌گرایانه دارند. از این افراد می‌توان به خاورشناسانی چون همیلتون گیپ، ویلیام مونتگمری وات، آنه ماری شیعلم، لویی گارده و هانیس هالم اشاره کرد.

آنه ماری شیعلم، نویسنده‌ی کتاب «تیین آیات خداوند: نگاهی پدیدارشناسانه به اسلام» معتقد است که در مطالعات دینی مربوط به اسلام باید به روش پدیدارشناسی و رویکرد همدلانه از اسلام روی آورد و در شناخت اسلام باید با هم‌زبانی و از دیدگاه فرد مسلمان نگریست.^{۳۳} با وجود این، وی در برخورد با تشیع، این شیوه را کمتر رعایت می‌کند. در واقع در مقام قیاس بین شیوه‌ی او و هانری کریبن در این زمینه تفاوت دیده می‌شود. علت اختلاف را در برخورد با تشیع باید در منابع آنان جست‌وجو کرد.

هانری کریبن در بررسی دیدگاه‌های فرق اسلامی، از جمله شیعه، به منابع و متون اصلی آن فرقه مراجعه می‌کند، ولی آنه ماری شیعلم در پاره‌ای از آثار خود، در بیان افکار، اعتقادات و اندیشه‌های اسلامی،

دو نگاه

دار ستر، همچون فان فلوتن، درصدد است تا مهدویت را بر اساس نگاه تاریخی‌گری ریشه‌یابی کند و چون نگاه توصیفی و پدیدارشناسانه ندارد می‌خواهد علت آن را در وقایع و سلسله حوادث و تحولات یا عواملی همچون اعتقادات دیگر ادیان بجوید

منابع و مآخذ

۱. ابن ابی زینب، غیبت نعمانی، ترجمه حماد غفاری، تهران، صدوق، ۱۳۶۳.
۲. حسینی طباطبایی، مصطفی، نقد آثار خاورشناسان، تهران، چاپخش، ۱۳۷۵.
۳. دار مستتر، جیمز، مهدی در صدر اسلام تا قرن سیزدهم، ترجمه محسن جهانسوز، تهران، کتابفروشی ادب، ۱۳۱۷.
۴. شیمیل، آنه ماری، درآمدی بر اسلام، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶.
۵. شیمیل، آنه ماری، تبیین آیات خداوند: نگاهی پدیدارشناسانه به اسلام، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، نشر فرهنگ و آثار اسلامی، ۱۳۷۶.
۶. صافی گلپایگانی، لطف‌الله، منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر، قم، مکتب المؤلف، ۱۴۲۲ هـ.
۷. الطوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، کتاب الغیبه، تهران، مکتبه نینوی الحدیث، (بی تا).
۸. فلوتن، فان، تاریخ شیعه و علل سقوط بنی امیه، توجیه سید مرتضی هاشمی حائری، ۱۳۲۵.
۹. کرین، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه اسدالله مبشری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱.
۱۰. کوروز، مورس، فلسفه هایدگر، ترجمه محمود نوائی، تهران، حکمت، ۱۳۷۸.
۱۱. گلدزیه، ایگناس، العقیده و الشریعه فی الاسلام، ترجمه به عربی: یوسف موسی و دیگران، مصر، دارالحدیث، ۱۹۵۹ م.
۱۲. گیب، هملتون، اسلام: بررسی تاریخی، ترجمه منوچهر امیری، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
۱۳. موسوی گیلانی، سیدرضی، مهدویت از دیدگاه دین پژوهان غربی، قم، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود، ۱۳۸۵.
۱۴. موسوی گیلانی، سیدرضی، شرق شناسی و مهدویت، قم، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود، ۱۳۸۹.

پی‌نوشت

- ۱- عضو هیات علمی گروه تاریخ دانشگاه اصفهان
- ۲- سید رضی موسوی، شرق شناسی و مهدویت: ص ۱۹.
- ۳- فان فلوتن، تاریخ شیعه و علل سقوط بنی امیه: ص ۱۵۱-۱۵۳.
- ۴- سید رضی موسوی گیلانی، مهدویت از دیدگاه دین پژوهان غربی: ص ۱۰۷.
- ۵- تاریخ شیعه و علل سقوط بنی امیه: ص ۱۵۱.
- ۶- همان، ص ۱۲۵-۱۲۶.
- ۷- همان، ص ۱۲۸-۱۵۱.
- ۸- همان، ص ۱۲۲.
- ۹- همان، ص ۱۳۸-۱۳۹.
- ۱۰- همان، ص ۱۴۳.
- ۱۱- جیمز دار مستتر، مهدی در صدر اسلام تا قرن سیزدهم: ص ۵.
- ۱۲- مهدویت از دیدگاه دین پژوهان غربی: ص ۱۰۰.
- ۱۳- العقیده و الشریعه فی الاسلام: ص ۲۱۸.
- ۱۴- همان.
- ۱۵- مهدویت از دیدگاه دین پژوهان غربی، ص ۱۲۶.
- ۱۶- همان، ص ۱۲۴.
- ۱۷- نک: شیخ توسی، الغیبه، ص ۹۶-۹۷؛ ابن ابی زینب، غیبت نعمانی، ص ۸۹-۹۰.
- ۱۸- آنه ماری شیمیل، تبیین آیات خداوند: نگاهی پدیدارشناسانه به اسلام: ص ۳۶.
- ۱۹- همان.
- ۲۰- مهدویت از دیدگاه دین پژوهان غربی، ص ۲۹.
- ۲۱- قلب اسلام، ص ۳.
- ۲۲- نک: تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه اسدالله مبشری، ص ۸۸-۸۹، نشریات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۱.
- ۲۳- همان، ص ۹۸.
- ۲۴- نک: تبیین آیات خداوند: نگاهی پدیدارشناسانه به اسلام، ص ۳۲۳۱.
- ۲۵- مهدویت از دیدگاه دین پژوهان غربی، ص ۲۰۰.
- ۲۶- تبیین آیات خداوند: نگاهی پدیدارشناسانه به اسلام، ص ۲۴.
- ۲۷- همان، ص ۴۱۵.
- ۲۸- آنه ماری شیمیل، درآمدی بر اسلام: ص ۱۵۹-۱۶۰.
- ۲۹- همان، ص ۱۶۰.
- ۳۰- مصطفی حسینی طباطبایی، نقد آثار خاورشناسان: ص ۱۰۶.
- ۳۱- هملتون گیب، اسلام: بررسی تاریخی: ص ۱۴۰.
- ۳۲- همان، ص ۱۲۸.

به نظر می‌رسد وی در مسائلی مربوط به تشیع، بیشتر تحت تأثیر شیوه‌ی تاریخی خاورشناسان بوده است. او در این مورد از منظر فرد شیعی نمی‌نگرد و به جای وفاداری به شیوه‌ی پدیدارشناسی، به شیوه‌ی تاریخی گرایش می‌یابد؛ به طوری که این امر بعضی از داوری‌ها و نتیجه‌گیری‌های او را آسیب‌پذیر ساخته است.

همین‌گونه گیب مشابه ماری شیمیل است. او در برخورد با اسلام، شیوه‌ی پدیدارشناسانه را انتخاب کرده و کوشید مانند افرادی چون گلدزیه‌ر نباشد که در بررسی اسلام تئوری‌ها و فرضیاتی در ذهن داشتند و سپس در متون اسلامی به دنبال دست‌آویزی می‌گشتند تا خیالات خود را به اثبات رسانند.^{۳۰} او، برخلاف خاورشناسان دیگر، منشأ پیدایش تشیع را ایرانی نمی‌داند که این موضوع از نگاه پدیدارشناسانه‌ی او ناشی است.

این نظر که هنوز رایج است و به موجب آن ایران موطن اصلی تشیع است بی‌بنیاد است و این نکته توجه‌کردنی است که زرتشتیانی که اسلام می‌آوردند، به طور کلی پیرو مذهب تسنن بودند نه تشیع.^{۳۱} با وجود این، در برخورد با برخی مسائل اعتقادی تشیع، هم‌چون امامت و مهدویت و پیدایش تشیع تا حدودی از خاورشناسان تاریخ‌نگر تأثیر پذیرفته است. او اعتقاد به مهدویت در بین تشیع را تأثیر گرفته از عقاید مسیحیان می‌داند که این کار را قصه‌گویان در جامعه اسلامی منتشر ساختند. وی می‌نویسد:

نامی که این واعظان بدان مشهور بودند یعنی قصاص (قصه‌گویان) حاکی از روش کارشان است. آنان اذهان شنوندگان خود را با موادی مأخوذ از منابع نامتجانس و ناجور می‌انباشتند؛ همچون افسانه‌های باستانی تازیان و نصرانیان و زرتشتیان حتی داستان‌های بوداییان و همچنین موادی برگرفته از اناجیل و هاگانی یهود و از فرهنگ افسانه‌ها و روایات کهن قومی موروثی سوریه و بابل و تمام این‌ها را در شکل و قالب موعظ و تفاسیر قرآنی عرضه می‌کردند. در میان این انبوه مواد، دو منبع، یعنی مسیحیت و آیین گنوسی، بیش از همه خودنمایی می‌کنند. اما سهم این دو را در یک قالب اسلامی می‌ریختند؛ هرچند این کار ممکن بود برای صاحبان اندیشه‌های ابتدایی زنده باشد. در میان این پیوندهای مهمی که به شجره اسلام زده‌اند، تبدیل شکل عقیدتی ظهور دوم مسیح است به صورت اعتقاد به ظهور مهدی (کسی که به راه راست هدایت شده) که حضرتش به مدد انقلابی الهی، پیروزی نهایی را نصیب اسلام خواهد کرد.^{۳۲}

نتیجه

گروهی از خاورشناسان وجود مؤلفه‌ها و بنیادهای اعتقادی تشیع در جامعه اسلامی را مولود طبیعی اسلام قلمداد نمی‌کنند و آن را محصول تحولات، موقعیت و بسترهای خاص تاریخی می‌دانند که اگر این بسترها و تحولات نبود، قاعدتاً تشیع و مؤلفه‌های اعتقادی آن هم به وجود نمی‌آمد. وجود این برخورد، از نوع تفکر و برداشت خاورشناسان با مؤلفه‌های اعتقادی تشیع ناشی می‌شود. این روش، برخلاف شیوه علمی پژوهشی، از جهت‌گیری اعتقادی، سیاسی و اجتماعی این دسته خاورشناسان نشئت می‌گیرد که دلایل مختلفی ممکن است داشته باشد. بخشی از دلایل، از بی‌اعتقادی آنان به وحی و مسائل وحیانی و بخشی از ناآشنایی آنان به آموزه‌های شیعه، از زاویه‌ی دید پیروان این آیین ناشی می‌شود.

خاورشناسانی که به شیوه‌ی پدیدارشناسانه با شیعه برخورد می‌کنند، از این آسیب‌ها به دور هستند و توانسته‌اند آموزه‌های اعتقادی شیعه را از دید پیروان شیعه مطالعه کنند و کارکرد آنان را در نظام فکری، اعتقادی تشیع بشناسند. ■

دو نگاه

در نگاه تاریخی‌گری، اگر واقعه، تفکر، مکتب و اندیشه‌ای را از ریشه‌ی تاریخی و ارتباط طولی آن جدا سازیم، شناخته‌شدنی نیست و حتماً لازم است یک حادثه، واقعه یا پدیده را در روند تاریخی و در قیاس با گذشته و حال آن بررسی نمود. اما در پدیدارشناسی به ارتباط منطقی حادثه با گذشته و حال یا جایگاه وقوع آن نیازی نیست و هرچند ممکن است شناخت زمان در فهم پدیده کمک کند